

سلطنت ملک فیصل (۱۹۲۱-۱۹۳۳) و واکاوی تبعید علمای ایرانی از عراق

سجاد دادفر^۱

حسن زندیه^۲

چکیده

به دنبال جنگ اول جهانی، سرزمینی که امروزه عراق نامیده می‌شود، از امپراتوری عثمانی منفک و تحت قیمومیت بریتانیا قرار گرفت. در این دوره قیمومیت، شیعیان عراقی، تحت رهبری علمای شیعی، که اغلب ایرانی بودند، تلاش گسترده‌ای را به منظور کسب استقلال و خروج اشغال‌گران از کشور انجام دادند با این وصف، نقش علما در این فرایند و بازتاب‌های آن به‌ویژه در سلطنت ملک فیصل، مبهم است و البته به صورت مستقل در این زمینه نیز، پژوهش‌های چندانی صورت نگرفته است؛ بنابراین هم‌چنان با این سؤال روبرو هستیم که مواجهه ملک فیصل به عنوان دست‌نشانده دولت انگلیس با علمای معترض به سیطره بیگانگان چگونه بوده و چه بازتاب‌هایی داشته است؟ (سؤال) نقش گسترده علمای ایرانی ساکن در عتبات در مقابله با طرح‌های انگلستان در عراق، باعث گردید تا دولت دست‌نشانده عراق، به مقابله بانفوذ آنان بيفتند. (فرضیه) این مقاله در پی نشان دادن تلاش معطوف به وظیفه اسلامی علمای و روحانیون ایرانی در رفع اشغال عراق بدون توجه با عنصر ناسیونالیسم است. (هدف) در این

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه رازی کرمانشاه (نویسنده مسئول) - sajaddadfar@yahoo.com

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران - zandiyehh@ut.ac.ir

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۷/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱

پژوهش تلاش گردیده تا با استفاده از شیوه تحلیل محتوا، ضمن مطالعه نحوه برخورد حکومت ملک فیصل با علمای ایرانی اخراج آنان از عتبات مورد بررسی قرار گیرد. (روش) قدرت‌مندی ناسیونالیسم عربی در حذف علمای شیعی از مبارزات ضداستبدادی و ضد استعماری در عراق با اکثریت شیعه، نکته جدیدی است. (یافته)

واژگان کلیدی

عراق، تشیع، مراجع شیعی، ملک فیصل و ایران.

مقدمه

ایرانیان از دیرباز با سرزمین عراق پیوندی عمیق داشته‌اند. وجود اصول اعتقادی مشترک (مبانی نظری مشترک اسلام و به‌ویژه شیعه) نقش مرجعیت برای شیعیان دو کشور در طول تاریخ، وجود عتبات عالیات در عراق و مراودات بین حوزه‌های علمیه دو کشور از جمله شاخص‌های مهمی است که در حضور گسترده و تاریخی ایرانیان در این سرزمین مؤثر بوده‌اند. به دنبال جنگ اول جهانی و استقلال عراق از امپراتوری عثمانی به تدریج و در نتیجه عواملی چند که در ادامه به آن اشاره خواهد گردید، مسأله حضور ایرانیان در این سرزمین مورد توجه دولت‌های عراق واقع گردید. اشغال عراق از سوی بریتانیا از همان ابتدا با مخالفت علما و مراجع ایرانی ساکن در عتبات مواجه گردید. شخصیت‌هایی چون آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی (م ۱۳۳۸ ق.) و محمدکاظم یزدی (م ۱۳۳۷ ق.) با صدور فتوایی ضمن دعوت مردم به جهاد بر ضرورت دفاع از کشور در برابر هجوم اشغال‌گران تأکید نمودند. به دنبال فتوای این مراجع، جامعه شیعی عراق وارد مبارزه‌ای سیاسی و نظامی با دولت بریتانیا گردید که اوج آن انقلاب بزرگ سال ۱۹۲۰ م.^۱ بود. این انقلاب اگرچه استقلال عراق را به شکل کامل فراهم نیاورد و اقتدار واقعی را به دست مردم عراق نسپرد، اما نقش مهمی در شکست سیاست‌های بریتانیا و دولت‌های دست‌نشانده آن در عراق داشت. در عین حال یکی از مهم‌ترین پیامدهای این انقلاب را

۱. انقلاب ۱۹۲۰ م. (ثوره العشرين) یکی از روی‌دادهای مهمی است که در تاریخ معاصر عراق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این انقلاب واکنشی به اشغال عراق توسط دولت استعماری انگلستان در بعد از جنگ جهانی اول بود. به دنبال اشغال عراق، شیعیان این کشور، تحت رهبری مراجع و روحانیانی نظیر آیت‌الله محمدتقی شیرازی، آیت‌الله شیخ الشریعه اصفهانی و سایر علمایی که اغلب ایرانی بودند قیام گسترده‌ای را علیه اشغالگران سازمان دادند. انقلاب ۱۹۲۰ م. به عنوان یک جنبش مهم، پر دامنه و تأثیرگذار تا سطح مقاومت سیاسی مسلحانه اوج گرفت و مرکز آن بیشتر در مناطق مرکز و جنوب عراق بود.

می‌توان تضعیف جایگاه مراجع ایرانی در عراق دانست. به عبارت دیگر می‌توان گفت که حضور فعال و نقش مؤثر مراجع ایرانی در انقلاب ۱۹۲۰ م. باعث گردید تا چه در عصر قیمومیت بریتانیا بر عراق و چه در دوره‌های بعد، دولت‌های حاکم بر این کشور در راستای کاهش حضور ایرانیان در عرصه‌های مختلف دینی، سیاسی و اجتماعی تلاش نمایند، در مقاله پیش روی تلاش گردیده تا ضمن اشاره به سابقه حضور ایرانیان در عراق، موضوع تبعید علما و مراجع ایرانی در عصر سلطنت ملک فیصل مورد بررسی قرار گیرد.

سابقه تاریخی حضور ایرانیان در عراق

بر اساس سرشماری تقریبی انجام شده در سال ۱۹۱۹ م. توسط دولت بریتانیا، در عراق، ایرانیان پنج درصد و هندی‌ها کمتر از یک درصد از جمعیت شیعیان این کشور را تشکیل می‌دادند. (Nakash, 2003: 13) اهمیت عتبات عالیات و ماهیت مرزهای عراق در سال‌های قبل از استقلال باعث می‌گردید تا ایرانیان توجه ویژه‌ای به این کشور داشته باشند. در آغاز قرن شانزدهم، جامعه شیعی عراق، اغلب عرب بودند، اما به قدرت رسیدن صفویان در ایران (۹۰۷-۱۱۳۵ ق. / ۱۵۰۱-۱۷۲۲ م.) باعث گردید تا این جامعه تحت تأثیر شیعیان ایران قرار گیرد. طی دو دوره تسلط صفویان بر عراق، شیعیان بسیاری از ایران به عراق مهاجرت نمودند، به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از تجارت بغداد و بصره در اختیار بازرگانان شیعی ایران قرار داشت. (Longrigg, 1968: 19-57) به‌عنوان مثال سکه‌های دولت صفوی موسوم به پنج شاهی یا عباسی در اواخر نیمه دوم سده هفدهم میلادی در شهر بصره رواج یافت. (thevenot, 1727: 561) در این برهه شهر بصره به‌عنوان پل ارتباطی برای صادرات طلای ایران به شمار می‌آمد و این اقدام (خارج کردن طلای دولت صفوی) موجب کمبود و کاهش سکه‌های طلا در ایران گردید. در چنین وضعیتی بحران اقتصادی درازمدتی پیش آمد که دولت ایران تنها اجازه دادوستد با سکه‌های نقره را داد و تجارت با سکه‌های طلا را ممنوع کرد ولی تجار ایرانی بار دیگر در دهه ۱۰۷۰ ق. / ۱۶۶۰ م. تجارت با بصره بر مبنای سکه‌های طلا را از سر گرفتند. (Matthee, 2001: 505)

در قرن یازدهم، جمعیت ایرانیان ساکن در عراق، اغلب از بازرگانان و افراد دیگری که به دنبال فرصت‌های اقتصادی به این کشور آمده بودند، تشکیل می‌شد. در آن زمان به‌واسطه حاکمیت دولت صفویه و استقرار مراکز علمی شیعه در ایران، تعداد طلاب و

علمای ایرانی ساکن در عراق چشم‌گیر نبود. تنها از قرن هجدهم بود که علما و طلاب ایرانی در مقیاسی گسترده به عراق مهاجرت نمودند. علاوه بر مسأله عتبات عالیات، از یک منظر عراق و شهرهای بزرگ آن نظیر بغداد و بصره محل تجمع زائران ایرانی برای عزیمت به مکه و مدینه بود. زائران در ابتدا به‌سوی الاحساء راه می‌افتادند، سپس از سرزمین‌های مرکزی جزیره العرب عبور کرده و برای رسیدن به حجاز مدت سه هفته راه می‌رفتند. شاردن در این باره می‌آورد که در طی چندین سال متوالی حدود ۱۰ هزار زائر ایرانی از اماکن مقدس در جزیره العرب زیارت کرده‌اند. بر اساس گزارش مأموران کمپانی هلند در سال ۱۰۵۶ ق. / ۱۶۴۶ م. هر ساله در حدود ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ زائر ایرانی در بصره گرد هم می‌آیند. (متی، ۱۳۹۱: ۱۰۴) حضور زائران ایرانی باعث رونق اقتصادی عراق و جریان پول در این منطقه می‌گردید به‌گونه‌ای که بین حاکمان بصره بر سر این که کدام‌یک از شهرها نقطه عزیمت نهایی زائران ایرانی باشد رقابت شدیدی پدید آمد.

در سال ۱۰۷۴ ق. / ۱۶۶۴ م. دوتونو^۱ مدعی است که پاشای بغداد در چندین نامه پیشنهاد تأمین امنیت زائران را تنها با پرداخت بیست دوک^۲ بر عهده می‌گرفت. این امر موجب شد تا بسیاری از زائران به خاطر عدم پرداخت پانزده دوک بیشتر در بغداد گردهم آیند. (متی، ۱۳۹۱: ۱۰۵) به دنبال سقوط صفویان و تصرف اصفهان توسط افغانه سنی مذهب در سال ۱۱۳۴ ق. / ۱۷۲۲ م. صدها نفر از علما و خاندان‌های وابسته به آنان ایران را به قصد عتبات ترک نمودند. به این ترتیب با انتقال مراکز علمی شیعه از ایران به عراق، به تدریج بر تعداد مهاجرین ایرانی در طی قرون دوازدهم و سیزدهم قمری / هجدهم و نوزدهم میلادی افزوده شد. (صفت‌گل، ۱۳۸۳: ۲۳۴) طی سال‌های حاکمیت عثمانی‌ها بر عراق و به‌واسطه انعقاد معاهداتی بین دولت‌های ایران و عثمانی، در زمینه حفظ حقوق اتباع طرفین، ایرانیان ساکن در عراق از وضعیت تقریباً مناسبی برخوردار بودند. به‌عنوان مثال در فصل هفتم از عهدنامه دوم ارزنه روم^۳ که در جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ ق. / می ۱۸۴۷

۱. مستشرق فرانسوی از جمله سیاحانی است که در سال ۱۰۷۴ ق. به اصفهان رفت و شرح مشاهدات خود در

ایران را در قالب سفرنامه‌ای به رشته تحریر درآورد. برای اطلاع بیشتر نک: (ثواقب، ۱۳۸۰: ۲۹۰)

۲. از مسکوکات هلندی است و در ونیز نیز متداول بوده است. هر دوک در دوره شاه‌طهماسب پنج بیستی (بیست دیناری) ارزش داشته است. برای اطلاع بیشتر نک: (دیانت، ۱۳۶۷: ۱۶۶)

۳. معاهده ارزنه الروم در تاریخ ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ ق. و در نه ماده بین نمایندگان ایران و عثمانی و با وساطت سفرای روس و انگلیس منعقد شد. به موجب این عهدنامه، دولت ایران از دعوای خود نسبت به سلیمانیه و قسمت غربی ولایت زهاب صرف‌نظر کرد. در مقابل دولت عثمانی نیز حق تصرف ایران را نسبت به بندر

م. بین دو کشور به امضاء رسید، آمده است:

دولت عثمانی وعده می‌دهد که امتیازات لازم را درباره زوار ایران معمول دارد تا از هر نوع تعدیات مصون بوده و بتوانند با کمال امنیت محال مبارکه، که در خاک عثمانی واقع شده است را زیارت کنند. همچنین برای استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحادی که لازمه دولتین اسلام و تبعه طرفین است، دولت عثمانی تعهد می‌کند که مناسب‌ترین وسایل را به کاربرد تا چنان که زوار ایران در ممالک عثمانی از جمیع امتیازات متمتع باشند، سایر اتباع ایران نیز از امتیازات مذکور بهره‌ور بوده، خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بی‌حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این در تمام نقاط عثمانی به غیر از مکه مکرمه و مدینه منوره، هر جایی که از طرف ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار، قنسول لازم شده و معین می‌شود، دولت عثمانی مشارالیه را قبول نموده و وعده می‌دهد که امتیازاتی که لازمه سمت رسمیت آن‌ها است و در راه قنسول‌های سایر دول متحابه معمول است، در مورد مشارالیه نیز معمول دارد. (مشایخ فریدونی، ۱۳۶۹: ۶۰-۵۸)

در این عهدنامه، معافیت اتباع ایرانی از پرداخت مالیات‌هایی که اتباع عثمانی موظف به پرداخت آن بودند نیز قید شده بود. هر چند این نکته نیز مقرر شده بود که تمامی شرایط مرتبط به اتباع ایرانی در امپراتوری عثمانی، باید در مورد اتباع عثمانی در ایران به‌طور برابر اعمال شود، اما با توجه به حضور گسترده ایرانیان در عراق به نظر می‌رسد ایرانیان برندگان اصلی این توافق‌نامه بودند. (Nakash, 2003: 17)

به دنبال انعقاد این عهدنامه و طی سال‌های بعد از آن که صلح میان دو کشور برقرار بود، روند مهاجرت ایرانیان به عراق بیش‌ازپیش افزایش یافت و جمعیت ایرانیان مقیم بین‌النهرین اهمیت زیادی پیدا کرد. به نظر می‌رسد بحران‌های شدید اقتصادی ایران، نقش عمده‌ای در تشدید این مهاجرت‌ها داشت، اما درعین حال، وجود اماکن مقدس، علما و مراجع تقلید، ضعیف‌تر شدن امپراتوری عثمانی و نیز وجود یکی از کانون‌های اصلی تجارت خارجی ایران در بین‌النهرین، اهمیت این مسأله را دوچندان می‌کرد. (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۹)

خرمشهر و جزیره خضر و ساحل چپ شط‌العرب و حق کشتی‌رانی این دولت را در این قسمت به رسمیت شناخت. همچنین قرار شد عثمانی‌ها نسبت به زوار و تجار ایرانی رفتار سوء سابق را ترک کنند و طرفین در خاک خود با رعایای یک‌دیگر به قواعد بین‌المللی رفتار نمایند.

در شرایطی که ایران در قرن نوزدهم، قادر به ایجاد تهدید نظامی علیه حاکمیت عثمانی‌ها در عراق نبود، شاید بتوان همراهی استانبول با تهران و اعطای تسهیلات لازم به ایرانیان ساکن در عراق را ناشی از دو مسأله دانست. نخست کنترل و تسلط ناقص استانبول بر عراق و تلاش برای جلوگیری از برخورد احتمالی با ایران و دوم آن که این امر نشان‌دهنده تلاش استانبول برای حفظ آرامش در عراق به منظور مقابله با سیاست‌های توسعه‌طلبانه محمدعلی پاشا حاکم مصر و نفوذ رو به رشد اروپائیان در عراق بود. (Nakash,2003:13)

به این ترتیب با افزایش شمار ایرانیان در عراق، علماء، طلاب و تاجران ایرانی، تأثیر زیادی بر زندگی مذهبی و اقتصادی شهرهای مقدس و مخصوصاً کربلا نهادند. جمعیت ایرانیان نه تنها در شهرهای مقدس، بلکه در شهرهایی چون بغداد، بصره و طوبریج^۱ نیز چشمگیر بود. بر اساس سرشماری سال ۱۳۳۷ ق. / ۱۹۱۹ م. توسط انگلیسی‌ها، ایرانیان ساکن در عراق، جمعیتی در حدود هشتاد هزار نفر را تشکیل می‌دادند. (Nakash,2003: 17) این آمار تا حد زیادی در اسناد مربوط به وزارت امور خارجه ایران نیز تأیید گردیده است. در عریضه‌ای که در ذی‌قعدة سال ۱۳۳۱ قمری توسط عده‌ای از اتباع ایرانی ساکن در عراق، خطاب به علاء السلطنه (وزارت از ۱۰/۱۲۹۱ ش. تا ۰۵/۱۲۹۲ ش.)، رئیس الوزاء وقت، در زمان سلطنت احمدشاه، ارسال شده است، ضمن بیان وضعیت ایرانیان در آنجا، نوشته شده است که تقریباً صد هزار ایرانی در عراق اند، همچنین در رمضان همین سال و در گزارش کنسول گری ایران در کربلا، جمعیت ایرانیان ساکن در این شهر، در حدود چهل هزار نفر اعلام گردیده است. (مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، ۱۳۰۲، ضمیمه ۱)

نقاش، محقق تاریخ تشیع در عراق و مدرس تاریخ خاورمیانه در دانشگاه براندیس، بر

۱. طوبریج یا هندیه یکی از شهرهای کوچک در میانه کشور عراق است. این شهر در ۲۵ کیلومتری شرق شهر کربلا، بین کربلا و حله و در فاصله‌ای برابر با این دو شهر قرار گرفته است. واژه طوبریج اسم مصغر از عبارت «طریج» یا «طریق» به معنای جاده و راه است. این شهر در گذشته یکی از شهرهای استان بابل به شمار می‌آمد که در تقسیم‌بندی‌های بعدی کشور در عراق، جزو استان کربلا در نظر گرفته می‌شود. شهر طوبریج در کنار رود هندیه، یکی از شعبات رود فرات قرار گرفته و نخلستان‌های زیادی دارد. گرچه به نظر می‌رسد، اولین ظواهر سکونت انسانی در طوبریج به گذشته‌های دور بازگردد، بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد، این شهر، به صورت جدید، در اواخر قرن نوزدهم میلادی تأسیس شده باشد که به تدریج شماری از عشایر عراقی از جمله عشایر بنوساله، الزابیه، بنوطرف، الکرافه و کنانه در این شهر ساکن شدند.

اساس اسناد موجود در وزارت امور خارجه انگلستان در این زمینه می‌نویسد:

برخلاف شهر نجف، ترکیب و فرهنگ قومیتی کربلا، با جامعه بسیار بزرگ ایرانیان شهر مشخص می‌شد. در آغاز قرن بیستم، جمعیت غالباً شیعه کربلا، پنجاه هزار نفر تخمین زده می‌شد که از میان آن‌ها ایرانیان، حداقل ۷۵ درصد و عرب‌ها کم‌تر از یک چهارم جمعیت را به خود اختصاص می‌دادند، اما برخلاف کربلا، قسمت عمده جمعیت نجف را اعراب تشکیل می‌دادند. جمعیت این شهر در آستانه قرن بیستم در حدود سی هزار نفر تخمین زده می‌شد که ایرانیان فقط یک‌سوم آن را تشکیل می‌دادند. (Nakash,2003: 21)

در اسناد وزارت امور خارجه انگلستان آمده است که ظاهر شهر کربلا به هیچ‌وجه مانند شهری عربی نیست. معماری و بازارهای کربلا، به‌خوبی تأثیر ایرانیان را نشان می‌دهد. (Nakash,2003: 22) به‌طور معمول گفته شده است که در کربلا بحث عرب‌گرایی مطرح نبود و دلیل آن‌هم، کثرت ایرانی‌های مقیم آنجا بود که کمتر در نجف می‌ماندند. تکلم به فارسی در کربلا، بسیار معمول‌تر از نجف بود، درحالی‌که در نجف حس عرب‌گرایی بیشتر بود. بسیاری از ایرانی‌ها، اندکی پس از ورود به نجف عقال بسته و عربی حرف می‌زدند. صدام در اوج اخراج ایرانیان گفته بود که در کربلا شاهد بوده است که افراد دو طرف بازار با یکدیگر فارسی حرف می‌زدند و گویی اینجا مستعمره آنان است. (جعفریان، ۱۳۸۵: ۱۸۴)

علمای ایرانی، استقلال عراق و تشکیل دولت موقت

به دنبال جنگ اول جهانی، اشغال عراق توسط انگلیس (۱۳۳۲ ق. / ۱۹۱۴ م.) و تأسیس حکومت سلطنتی (۱۳۳۹ ق. / ۱۹۲۱ م.) در این کشور، مقامات انگلیسی و هم‌دولتمردان عراقی، توجه زیادی به مسأله حضور ایرانی‌ها در عراق نمودند. تأثیر عمیق مراجع ایرانی بر جامعه شیعی عراق و نقش برجسته آنان در حرکت جهاد (۱۳۳۲ ق. / ۱۹۱۴ م.) و انقلاب ۱۳۳۸ ق. / ۱۹۲۰ م. علیه انگلیسی‌ها، باعث گردید تا حتی قبل از تأسیس حکومت سلطنتی، انگلیس در اندیشه مقابله بانفوذ علمای ایرانی بیفتد. (ابراهیم، ۱۹۹۸: ۴۷)

از سوی دیگر، سخنان ملک فیصل^۱ در دیدار با سرپرسی لوران، سفیر جدید انگلیس در

۱. فیصل، سومین پسر شریف حسین، به سال ۱۸۸۳ م. در شهر طائف متولد شد. هنگامی که شش‌ساله بود، همراه

ایران، نشان‌دهنده اطلاع کامل وی از قدرت مراجع شیعه و درعین حال تصمیم وی برای مبارزه با آنان است. لوران که در مسیر خود به تهران، توقی در بغداد داشت، در گفت‌وگو با فیصل، درباره ناتوانی حکومت ایران برای تشکیل یک مجلس به‌منظور تصویب قرارداد ۱۳۲۹ ق. / ۱۹۱۹ م. ایران و انگلیس و فسخ این قرارداد توسط دولت سید ضیاءالدین در ۱۳۳۱ ق. / ۱۹۲۱ م. بحث و تبادل نظر نمودند.^۱ فیصل با ارزیابی عوامل پشت پرده این عمل به نقش مجتهدان ایرانی اشاره نموده و در این باره به لوران می‌گوید: «قویاً این نظر را اظهار می‌دارم، تا زمانی که نفوذ علما در هم شکسته نشود، هیچ پیشرفت راضی‌کننده‌ای را در امور ایران نمی‌توان صورت داد.» (Nakash, 2003: 77)

شاید بتوان گفت وقتی که فیصل در گفت‌وگوهایش بالوران به نفوذ مجتهدان در امور ایران اشاره می‌نمود، نقش آن‌ها را در رهبری قیام سال ۱۹۲۰ م. در عراق و امتناع آن‌ها از حمایت بی‌قیدوشرط از او را در ذهن داشت. تنها چند هفته بعد از ملاقات بالوران، فیصل

پدرش به استانبول رفت. تقریباً بیست سال بعدی عمرش را در میان عزل و نصب‌های سیاسی و دیپلماتیک دربار سلطان عبدالحمید گذراند. این دوره با جریان‌های تند و خشونت‌آمیز، انقلاب نو پای ترکیه به اوج خود رسید. پس از سال ۱۹۰۸ م. که پدرش به عنوان استاندار حجاز، توسط ترک‌های جوان بدان سو اعزام گردید، فیصل نیز همراه پدر به سرزمین حجاز آمد و در برپایی کاخ سیادت و سروری هاشمیان در میان قبایل آن خطه به دستگیری پدر پرداخت. آن گاه به عنوان نماینده هیأت مؤسسان حوزه مربوط به پدر خود در مجلس عثمانی به استانبول مراجعت کرد. طولی نکشید که در آن جا سخن‌گو و مدافع عرب گردید و سپس مأموریت حساس انجام مذاکره با جمعیت‌های سَری ناسیولیست‌های عرب را به نمایندگی پدر خود در دمشق به انجام رسانید. در جریان جنگ اول جهانی، وی فرماندهی ارتش پدرش را بر عهده گرفت و همراه با افسران انگلیسی، علیه نیروهای عثمانی وارد جنگ شد و در سال ۱۹۱۸ م. دمشق را فتح کرد. وی در اوت ۱۹۲۰ م. به پادشاهی سوریه منصوب شد ولی پس از این که طبق توافق‌نامه سان ریمو، سوریه از آن فرانسه شد، فرانسویان او را از دمشق بیرون کردند تا اینکه سال بعد در قاهره با چرچیل ملاقات کرد و نامزد پادشاهی عراق شد.

۱. قرارداد ۱۹۱۹ م. در زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله با دولت انگلستان منعقد گردید. به موجب این قرارداد زمینه‌های نفوذ و تسلط انگلستان در امور داخلی ایران مهیا می‌گردید. به دنبال انتشار متن قرارداد موجی از مخالفت‌ها با قرارداد مذکور سراسر کشور را فراگرفت. در رأس مخالفین آیت‌الله سید حسن مدرس قرار داشت، به گونه‌ای که منزل وی از از جمله مراکز تجمع مخالفان بود. دولت تحت فشار انگلیسی‌ها به سرکوب مخالفان و تبعید و زندانی کردن آنان پرداخت. علی‌رغم همه فشارها، گسترش موج مخالفت‌ها، وثوق‌الدوله را به قبول شکست وادار نمود. شکست قرارداد ۱۹۱۹ م. در واقع شکست سیاست انگلیس در ایران بود. در پی این شکست دولت انگلیس با طراحی کودتای ۱۲۹۹ ش. زمینه‌های نخست‌وزیری سید ضیاءالدین و درنهایت حکومت رضاخان را فراهم نمود. سید ضیاءالدین بلافاصله بعد از کودتا، فرمان دستگیری و زندانی کردن شخصیت‌هایی چون سیدحسن مدرس را که از مخالفان سیاست‌های استعماری انگلستان بودند، صادر کرد. سیدضیاءالدین که مورد حمایت کامل سفارت انگلیس بود، جهت ایجاد محبوبیت برای خود و سرپوش نهادن بر نقش انگلستان در کودتا، با هماهنگی سفارت و با سروصدای زیاد قرارداد ۱۹۱۹ م. را لغو کرد، قراردادی که پیش‌تر به دلیل مخالفت‌های مردم عملاً به فراموشی سپرده شده بود.

طی سخنانی به نفوذ مراجع ایرانی اشاره نمود و اظهار کرد که آنان را به حکومت عراق وفادار نمی‌داند.

واضح و آشکار بود که استراتژی انگلستان، پس از انقلاب ۱۳۳۸ ق. / ۱۹۲۰ م. تغییر نماید. این تغییر با اعمال سیاستی که می‌توان آن را سیاست هم‌وطن علیه هم‌وطن نامید و همچنین تأسیس دولتی محلی به رهبری فردی مسلمان که در مقابل هم‌وطنان خود بایستد، روی داد. (العلوی، ۱۳۱: ۱۴۲۶) انگلستان که از روش حکومت مستقیم بر عراق، نتیجه دلخواه را به دست نیاورده بود، پس از انقلاب ۱۹۲۰ م. تلاش نمود تا با تغییر رویه و استفاده از نظام حکومتی غیرمستقیم، نظم اجتماعی موردنظر را در عراق بر پا نماید. (Hechter and Kabiri, 2004:14) استفاده از این روش علاوه بر آن که می‌توانست انگلستان را از مشکل درگیری مستقیم با مجاهدان و وطن‌پرستان عراقی نجات دهد، هزینه‌های بالای حکومت را بر دوش مردم عراق قرار داده و مانع از زیان‌های مالی و انسانی انگلستان می‌گردید. (Dodge, 2003:154) به همین دلیل در ۱۳۳۸ ق. / ۱۹۲۰ م. فردی به نام عبدالرحمن گیلانی، معروف به نقیب، برای منصب ریاست دولت برگزیده شد. وی نقیب اشراف، رهبر فرقه قادریه، شخصیتی سرشناس و بانفوذ در دولت عثمانی و مردی طرفدار انگلیسی‌ها بود که می‌توانست دولت محلی را طبق نظر آن‌ها تشکیل دهد. (العلوی، ۱۴۲۶: ۱۳۲) ومیض جمال عمر نظمی، محقق عراقی تاریخ معاصر این کشور در مورد وی می‌نویسد: "نقیب با تأسیس یک دولت عرب مخالف بود و مسأله استقلال اعراب را امری بی‌اهمیت می‌دانست. هیچ شخصیت محلی به‌غیر از او یافت نمی‌شد که در عین ریاست دولت، علاقه‌مند باشد که کشورش، تحت حاکمیت قوی انگلستان بماند و ارتش اشغالگر با بیش از چهل هزار سرباز از آن حمایت کند." (نظمی، ۱۹۸۵: ۳۱۱)

بنا به درخواست کاکس، نماینده عالی انگلستان در عراق، نقیب، هیأت وزرا را در ۱۳۳۹ ق. / ۱۹۲۱ م. تشکیل داد. این هیأت متشکل از نه وزیر بود که هر یک از آن‌ها، عملاً تابع یک مستشار انگلیسی بودند. (الوردی، ۱۴۲۵: ۲۵) هیأت وزرا از عناصری تشکیل گردید که قبلاً سرپرستی کاکس پیشنهاد کرده بود. ساسون حسقیل، نماینده اقلیت یهودی‌ها به‌عنوان وزیر اقتصاد، انتخاب شد، همچنین زمین‌داران و افراد بانفوذ شهرها که از آنان جز حمایت و پشتیبانی از سیاست بریتانیا چیزی انتظار نمی‌رفت، جزء کابینه نقیب بودند و شیعیان، حتی آن‌هایی که طرفدار حاکمیت انگلیسی‌ها بودند، از عضویت در کابینه طرد شدند. (علیان، ۱۴۲۶: ۳۶۷)

کاکس برای این کابینه، آیین‌نامه اجرایی ۱۴ بندی را تدوین کرد که بر اساس آن کلیه اقدامات، تحت نظارت کاکس انجام می‌شد و در صورت مخالفت وی و یا نمایندگان، تصمیمات هیأت وزرا از درجه اعتبار ساقط می‌گردید و از آنجا که خط مشی مربوط به سیاست خارجی را انگلستان تعیین می‌کرد، این دولت وزارت خارجه نداشت. (آل فرعون، ۱۹۵۲: ۵۱۰) ترکیب اعضای کابینه و نقش انگلیسی‌ها در انتخاب آنان به گونه‌ای بود که از همان ابتدا با ناراضی شیعیان و مخصوصاً علمای دینی مواجه گشت. انتقاد اصلی و تظلم رهبران شیعه که دیدی سرشار از شک و ترس به دولت داشتند، این بود که خود انگلیسی‌ها زمام امور کابینه موقت را در دست داشتند و علاوه بر آن، در مناطق حوزه فرات که اکثریت ساکنان آن را شیعیان تشکیل می‌دادند، استاندار و فرماندار سنی مذهب گمارده بودند. (نفیسی، ۱۳۶۴: ۱۵۲) ضمن این که حضور یک وزیر شیعه در میان نه وزیر دیگر نمی‌توانست شیعیان را راضی کند. این در حالی بود که بر اساس سرشماری سال ۱۳۳۷ ق. / ۱۹۱۹ م. که توسط انگلیسی‌ها در عراق صورت گرفت، شیعیان اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند. بر اساس این سرشماری معلوم شد که تعداد شیعیان بالغ بر ۱۰۵ / ۱۴۹۳ نفر، تعداد اهل سنت ۲۸۵ / ۹۹۲ نفر، تعداد یهودیان ۴۸۸ / ۸۶ نفر، تعداد مسیحیان ۶۹۲ / ۷۸ نفر و تعداد اقلیت‌های مذهبی دیگر ۳۰۲ / ۴۲ نفر است. (نفیسی، ۱۳۶۴: ۱۵۲)

معاهده بریتانیا-عراق و انتخابات مجلس مؤسسان

آن چه که فیصل و حکمرانان انگلیسی را مصمم به برخورد قاطع با مراجع و مجتهدان ایرانی نمود؛ حوادث بعد از انقلاب ۱۹۲۰ م. از جمله معاهده بریتانیا-عراق، انتخابات مجلس مؤسسان و نقش علمای ایرانی در این تحولات بود. در قیمومت اعطایی جامعه ملل به انگلستان قید شده بود که عراق برای اداره خود تحت سرپرستی دولت انگلیس، باید آماده شود. ولی شیوه و ابزار کار به عهده قدرت قیم گذاشته شد. دولت بریتانیا که مصمم بود، روابط قیمومیتی خود را از طریق انعقاد یک پیمان، حفظ نماید، اقدام به انعقاد معاهده‌ای با عراق نمود که گفتگو در مورد آن، اندکی پس از جلوس فیصل بر تخت سلطنت شروع شد. (ایرلاند، ۱۹۴۹: ۹۴) این معاهده که مذاکرات مربوط به آن از ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ م. به شکل مخفیانه آغاز و تا اواسط ۱۳۴۰ ق. / ۱۹۲۲ م. نیز علنی نشد، پیمان مهمی بود که شکل روابط عراق - انگلستان و منابع مالی

و تعداد و وظایف نیروهای بریتانیایی را که توسط دولت عراق به کار گرفته می‌شدند، مشخص می‌کرد. (صالح، ۱۹۵۳: ۶۱) این معاهده اگرچه جایگزین اداره قیمومیت می‌گردید و از نظر شکل ظاهری با آن متفاوت بود، اما واقعیت امر آن بود که از نظر محتوا و واقعیت تفاوت چندانی با آن نداشت و عملاً قیمومیت بریتانیا بر عراق را لغو نمی‌کرد. این معاهده در رابطه با قیمومیت، جنبه‌هایی را به شکل تازه جایگزین جنبه‌های پیشین ساخت. بدین ترتیب که شاه باید تا زمانی که عراق به دولت بریتانیا مقروض است، در هر موضوعی که با منافع بریتانیا برخورد دارد و نیز در سیاست‌گذاری‌های مالی به توصیه‌های دولت بریتانیا توجه کند. بر اساس یک موافقت‌نامه مالی دیگر، عراق ملزم به پرداخت، نیمی از هزینه محل اقامت نماینده دولت انگلیس در عراق و سایر هزینه‌های مربوطه گردید که نه تنها عراق را در موضع کشوری وابسته از لحاظ مالی به بریتانیا قرار می‌داد، بلکه موجب به تأخیر افتادن اصلاحات آن می‌شد. پیمان‌نامه مزبور، همچنین، دولت عراق را مجبور می‌کرد که عده‌ای از مقامات بریتانیایی را برای تصدی مناصب مخصوص به عنوان مستشار و بازرس در هجده ایالت عراق منصوب کند. بر اساس این معاهده، دولتمردان عراقی به عنوان کارمندان اداری محسوب شده و تا سال ۱۳۵۱ ق. ۱۹۳۲ م. به سطح اتباع سیاسی ارتقاء نیافتند. (الحسنی، ۱۹۸۹: ۴۴-۳۵)

با افشای مفاد این معاهده برای مردم عراق، موج عظیمی از مخالفت‌ها، به ویژه در میان علما و شیعیان به راه افتاد. گروهی از علما با اعزام نمایندگانی به نزد عبدالرحمان نقیب، تلاش نمودند تا وی را از تأیید معاهده بر حذر دارند. به دنبال انتشار خبر موافقت دولت با معاهده، اقدامات اعتراض‌آمیز به سرعت، گسترش یافت و اعتصاب سراسر بغداد و کاظمین را فراگرفت. عده‌ای از رؤسای عشایر فرات نیز برای شرکت در اجتماعات اعتراض‌آمیز به بغداد و کاظمین آمدند. (الدراجی، ۱۹۸۰: ۱۷۳) رهبری دینی در هدایت فعالیت‌های معارضین در بغداد و کاظمین، نقش اساسی را بر عهده داشت. مجموعه اقدامات و تلاش‌های به عمل آمده توسط معارضین در مناطق و شهرهای فرات، بغداد و کاظمین، علیه قیمومیت و معاهده و نقش بارزی که علما در تشویق و هدایت این امور داشتند، اوضاع عمومی عراق را بنا به توصیف نماینده عالی انگلیسی، کاکس، در آستانه قیامی شبیه به قیام سال ۱۹۲۰ م. قرارداد (الرهیمی، ۱۳۸۰: ۱۵۰) اما در چنین شرایطی که تصویب معاهده از سوی دولت، جامعه شیعی عراق را به شدت ملتهب نموده بود، انتخابات مجلس مؤسسان، صحنه دیگری از رویارویی میان شیعیان و دولت را رقم زد.

با وجود موافقت دولت با معاهده، بریتانیا - عراق، شرط عملی شدن آن، تصویب معاهده توسط مجلس مؤسسان بود، زیرا در ماده ۱۸ معاهده آمده بود که این معاهده در صورتی قابل اجراء است که مورد تصویب مجلس مؤسسان واقع شود و از آن جا که دولت عراق با آن موافقت کرده بود، سرنوشت معاهده بستگی به این انتخابات و نتایج آن داشت. (الحسنی، ۱۹۶۵، ج ۱: ۱۱۱) در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۲ م. نیز مفاد معاهده به طور رسمی در بغداد منتشر شد و فیصل طی بیانیه‌ای مردم را به حمایت از معاهده تشویق کرد و مقرر شد به تدریج انتخابات مجلس مؤسسان آغاز گردد. (الوردی، ۱۴۲۵: ۱۹۹)

واکنش مخالفین به گونه‌ای بود که هیچ یک از مقامات دولت و قیمومیت انتظار آن را نداشتند. (ایرلاند، ۱۹۴۹: ۳۰۷) عکس‌العمل علما و اتخاذ چنین موضعی از آنجا ناشی می‌شد که به عقیده آن‌ها، چون دولت، خود معاهده را تصویب کرده است، نمی‌تواند در اجرای انتخابات بی‌طرف باشد، ضمن آن که با تصویب چنین مجلسی، آن معاهده جنبه قانونی پیدا می‌کرد از این رو، علمای نجف و کاظمین و در پیشاپیش آن‌ها، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ ق.)، آیت‌الله محمدحسین نائینی (م ۱۳۵۵ ق.) و آیت‌الله محمد مهدی خالصی (م ۱۳۴۳ ق.)، با صدور فتواهایی انتخابات را تحریم کرده و تأکید نمودند تا مادامی که دولت به خواسته‌های عادلانه آن‌ها پاسخ مثبت ندهد، شرکت در انتخابات جایز نیست. این خواسته‌ها عبارت بودند از لغو مقررات نظامی، آزادی مطبوعات و اجتماعات، فراخواندن مستشاران بریتانیایی از استان‌ها به بغداد، بازگشت تبعید شدگان سیاسی و اجازه تشکیل گروه‌ها و احزاب سیاسی (البصیر، ۱۹۲۴: ۲۸۵) اما چون دولت به این درخواست‌ها پاسخ مثبت نداد، آیت‌الله اصفهانی که در این زمان مرجعیت اعلی را در اختیار داشت، با صدور فتوایی، شرکت در انتخابات را تحریم کرد. (الکاتب، ۱۹۸۱: ۷۶) به دنبال صدور این فتوا، علمای دیگر نیز، فتواهای مشابهی را صادر کردند. از جمله آیت‌الله خالصی در اجتماعی از مردم که در مدرسه «جامعه العلم» کاظمین و در اعتراض به اقدامات دولت عراق و انگلیسی‌ها تشکیل شده بود، نقض بیعت خود با ملک فیصل را اعلام کرد و گفت: «بیعت من در انتخاب فیصل مقید به شرط بود و چون شرط منتفی شد، لذا از امروز بیعت خود را ملغی نمودم.» (الوردی، ۱۴۲۵: ۴۳) وی چند روز بعد با صدور فتوایی ورود به دستگاه‌های دولتی و دوایر آن را به منزله همکاری با کفار اعلام کرد. وی هم‌چنین در فتوایی دیگر اعلام نمود که هر کس در این انتخابات مشارکت نماید محارب خدا، پیامبر و ائمه دین است و دفن وی در قبرستان مسلمین جایز نیست. (الوردی، ۱۴۲۵: ۲۰۲-۲۰۳)

این فتواها اگر چه از شهرهای مقدس شیعه صادر می‌شد، اما تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی را تحت تأثیر قرار می‌داد. همین امر، تأثیری قاطع در تحریم انتخابات داشت. (الوردی، ۱۴۲۵: ۴۴)

اخراج مراجع و مجتهدین ایرانی

تحریم گسترده انتخابات از سوی مردم وعدم موفقیت دولت در اجرای آن، ملک فیصل و دولت منتخب وی را برای برخورد قاطع با علما مصمم نمود. به همین دلیل آنان با اشاره به ملیت ایرانی بسیاری از مراجع و مجتهدین، سعی در معرفی آن‌ها به عنوان عوامل بیگانه نمودند. سفیر ایران در بغداد در گزارش خود به وزارت امور خارجه، ضمن اشاره به ملاقات با ملک فیصل، به سخنان پادشاه عراق در این دیدار اشاره کرده و جدیت او برای مقابله با علمای مخالف اقدامات دولت عراق را بیان می‌کند. فیصل در بخشی از سخنان خود می‌گوید:

«من تصمیم گرفته‌ام، انتخابات را شروع نمایم و برای اجرای قصد و نیت خود، هر عایق و مانعی را که در جلو خود مشاهده کنم، مجبورم از میان بردارم، اگر علماء جعفری به وظیفه خود عمل کنند تاج سر من اند و اگر به اسباب چینی و آنتریک جمعی ملانماها، خارج از وظیفه اقدامی نمایند خود مسئول هستند و باید این ملانماها را از علماء حقیقی تفکیک کرد. (مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، ۱۳۰۲: ضمیمه ۱)

به دنبال این مسائل دولت و مقامات قیمومیت دریافتند که زمان مناسب برای ضربه زدن به رهبری دینی و طرد مجتهدان ایرانی فرا رسیده است. به همین سبب در ۱۳۴۱ ق / ۱۹۲۳ م. در قانون انتخابات اصلاحاتی صورت گرفت که به موجب آن دولت می‌توانست، بیگانگانی را که مرتکب جرم سیاسی می‌شوند، از کشور اخراج کند، (الحسنی، ۱۹۶۵: ۱۳۰) همچنین در همین زمان، مقالاتی در روزنامه «العاصمه» چاپ بغداد منتشر گردید که خواستار اقداماتی قاطع علیه خارجیانی بودند که از دیدگاه نویسندگان مقالات، به عراق تعلق نداشتند. (Nakash, 2003: 82) این روزنامه که به سر دبیری محمود عبدالرحمن نقیب منتشر می‌شد در مورد تحریم انتخابات مجلس مؤسسان از سوی فقها نوشت: «تحریم انتخابات یکی از بارزترین مظاهر اندیشه بیگانه است، این

۱. منظور از بیگانگان، مجتهدین بزرگی است که اغلب آن‌ها ایرانی بودند.

یک اندیشه وارداتی است که هیچ وفایی به قومیت عربی ندارد. باید با قاطعیت دست‌های گناه‌کاری را که برای نابودی ناسیونالیسم عربی توطئه‌چینی می‌کنند قطع نمود.» (العلوی، ۱۴۲۶: ۱۴۲)

انگلیسی‌ها نیز مجتهدان ایرانی را به گمراه کردن مردم عراق در جریان انقلاب ۱۳۳۸ ق. / ۱۹۲۰ م. و بهره‌برداری از ثروت این کشور متهم می‌کردند، آنان با طرح این مسأله که بهتر است آنان به ایران برگردند و هدایت شیعیان عرب را به مجتهدان عرب واگذار نمایند، به احساسات ناسیونالیستی عرب‌ها، دامن می‌زدند. (Nakash, 2003:76) در مقابل این اقدامات، مراجع دینی با صدور فتواهای جدیدی، همچنان شرکت در انتخابات مجلس مؤسسان را تحریم نمودند. صدور این فتواها و تأثیر زیاد آن‌ها بر مردم، دولت را مصمم به اخراج آنان نمود. ابتدا وزارت کشور در ۱۳۴۱ ق. / ۱۹۲۳ م. اعلامیه شدیدالحنی علیه علما صادر کرد که در آن خاطرنشان شده بود که هر کس فتوای علما را منتشر کند، طبق قانون انتخابات مجرم است و مجازات خواهد شد. در بخشی از این بیانیه راجع به علما آمده است: «عده‌ای که هیچ ارتباطی با قضیه عربیت ندارند و منافع مردم برایشان مطرح نیست، اظهار مخالفت می‌کنند و چنین می‌پندارند که این اظهارنظرها متخذ از شریعت است، درحالی که هدف آن‌ها جز اخلال در امر انتخابات و به انحراف کشاندن افکار عمومی چیز دیگری نیست. این بیگانگان هوس‌باز که حرمت اماکن مقدسه را با نصب اعلامیه‌های مضره و محرک تحت نام دین زیر پا می‌گذارند، شایستگی، حضور در کشور ما را ندارند. (البصیر، ۱۹۲۴: ۵۰۵-۵۰۳) به این ترتیب همه‌چیز برای برخورد نهایی حکومت عراق و مقامات قیمومیت از یک سو و علما و مراجع تقلید عتبات از سوی دیگر فراهم شد. چند روز بعد، نصب اعلامیه تحریم انتخابات بر دیواری در شهر کاظمین توسط برادرزاده آیت‌الله خالصی، بهانه لازم برای شروع اقدامات شدید حکومت عراق علما را ایجاد کرد. دستگیری فرد مذکور، دستگیری آیت‌الله خالصی را به دنبال داشت. نیروهای پلیس در ۳ تیرماه ۱۳۰۳ ش. / ۲۶ ژوئن ۱۹۲۳ م. بیت آیت‌الله خالصی را محاصره کرده، او و فرزندان و عده‌ای از نزدیکان و شاگردانش را دستگیر کردند و با یک قطار ویژه به بصره و سپس به حجاز فرستادند. (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۲: ضمیمه ۱) و سرانجام نیز از حجاز به شهر قم تبعید کردند. (الدباغ، ۱۹۹۸: ۱۴۳-۱۴۲) در اعلامیه‌ای که روز چهارم تیرماه همان سال از سوی دولت عراق صادر شد، علت اقدامات فوق چنین بازگو می‌شود: «اما هر چه حکومت از برای حقوق ملت و تمهید مقدمات مشروطیت در اجرای

انتخابات سعی و کوشش نمود بعضی از غربا و اجانب که به استقلال مملکت عرب علاقه‌مند نیستند و مصالح ملت و مملکت در نظر آن‌ها، هیچ‌گونه اهمیتی ندارد پاره‌ای از حرف‌ها از خود جعل نموده و به دین و مذهب استناد می‌دهند و اعلاناتی به در و دیوار می‌چسبانند.» (الدباغ، ۱۹۹۸: ۱۴۴-۱۴۳)

به دنبال این مسأله، علما علاوه بر دعوت مردم به اعتصاب عمومی، دولت را تهدید به مهاجرت دسته‌جمعی به ایران کردند. (الکاتب، ۱۹۸۱: ۸۶) بعد از آن که علما درصدد اجرای تصمیمات خود برآمدند، پنجاه تن از آن‌ها و رجال دین به صورت تظاهرات اعتراض‌آمیز از نجف عازم کربلا شدند ولی دولت عراق در پاسخ، اعلام کرد که آماده تأمین مخارج مهاجرت آنان تا مرز ایران است. (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۲: ضمیمه ۱) سرانجام در عصر روز نهم تیرماه / ۲۹ ژوئن، مراجع تقلید و علما به اجبار از کربلا به سمت خانقین و سپس قصر شیرین حرکت داده شدند. بدین ترتیب تبعید علما به ایران جامه عمل پوشید. در مجموع بنا به اعلام کنسول ایران در کربلا، محمدحسین بدیع (نصرت‌الوزاره) چهل و چهار نفر از علما و همراهانشان وارد ایران شدند که از میان آنان می‌توان به سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، میرزا مهدی (م ۱۳۶۴ ق.) و میرزا احمد اخوان (م ۱۳۹۱ ق.)، آیت‌الله زاده‌های آخوند خراسانی، شیخ جواد صاحب جواهر، میرزا علی شهرستانی (م ۱۳۴۴ ق.) و سید حسن حجت طباطبایی اشاره کرد. (الکاتب، ۱۹۸۱: ۸۶)

بازتاب تبعید علما در جامعه عراق

تبعید علما به ایران، واکنش قابل توجهی در میان شیعیان عراق به دنبال نداشت. تلاش‌های گسترده دولت عراق به منظور بیگانه جلوه دادن مجتهدان و ایجاد شکاف میان آنان و سایر طبقات اجتماعی جامعه شیعی به گونه‌ای بود که این اقدام با مخالفت جدی مواجه نگردید. آیت‌الله شیخ محمدرضا طبری که سالیانی چند پس از این، به تلمذ در محضر آیت‌الله نائینی پرداخت در این باره می‌گوید:

«در پی تبعید آیت‌الله خالصی از عراق، آیت‌الله نائینی و اصفهانی به تأیید آقای خالصی و در مقام اعتراض و انتقاد به دولت عراق، درس را تعطیل کردند و از نجف خارج شدند و عازم کربلا گردیدند. دولت وقت، هراسان شد چراکه تصور می‌کرد، مردم به طرفداری از این دو بزرگوار، مغازه‌ها را تعطیل خواهند کرد و تظاهرات

خواهند داشت، به این جهت به صالح حمامه، فرماندار کربلا دستور داده بودند که اگر اجتماعی از مردم به طرفداری از مرحوم اصفهانی و مرحوم نائینی تشکیل شد، نیروهای انتظامی برخوردی با مردم نداشته باشند که وضع بدتر می‌شود و حتی تأکید شده بود که با آنان با احترام برخورد کنند، تا وضع از آن چه که هست بدتر نشود، در ضمن این دستور آمده بود که اگر مردم از این دو نفر حمایت نکردند و آنان را به حال خود گذاشتند، فوراً آنان را به ایران تبعید کنید. متأسفانه... مردم از این دو بزرگوار حمایت نکردند. به طرفداری از آن بزرگواران، نه مغازه‌ای تعطیل شد و نه اعتراضی شنیده شد، صالح حمامه نیز که هیچ اعتراض و عکس‌العملی را از مردم ندید، با کمال وقاحت و بی‌احترامی، مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آقا میرزا حسین نائینی را به ایران تبعید کرد. مردم بی‌وفا که در کنار ماشین، نزدیک خیمه‌گاه جمع شده بودند، تنها به عنوان خداحافظی برای آن دو بزرگوار دست تکان می‌دادند (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۲)

به نظر می‌رسد تبلیغات دولت در کنار فرصت‌طلبی برخی از شخصیت‌های سیاسی شیعه باعث گردید تا اخراج علما با واکنش جدی جامعه شیعی عراق مواجه نگردد. در شهرهای فرات مرکزی، نجف، کربلا، العماره و ناصریه، تنها عده اندکی به تبعید مراجع اعتراض نمودند و قبایل شیعه عجله‌ای برای اتخاذ تصمیمی عجولانه در این مورد نداشتند. جمعیت عرب شیعه در شهرهای بغداد و بصره زودتر از سایر مناطق آمادگی خود را برای همکاری با پادشاه و دولت اعلام کردند. ظاهراً آنان اتخاذ این شیوه را بهترین راه ممکن برای بهبود موقعیت سیاسی - اقتصادی خود در کشور می‌دانستند، به همین خاطر در دسامبر ۱۳۴۱ ق. / ۱۹۲۳ م. جمعی از شخصیت‌های برجسته شیعه در بغداد بیانیه‌ای را خطاب به فیصل تنظیم نمودند که در آن بیان شده بود که جامعه شیعی در مخالفتش با معاهده، دچار اشتباه شده و آماده همکاری با دولت می‌باشد. (Nakash, 2003: 84) واکنش سرد و بی‌تفاوتی بخش عمده‌ای از شیعیان عراق نسبت به اخراج مجتهدان، نشانه توفیق دولت در جدایی بین علما و سایر بخش‌های جامعه شیعی است ولی از سوی دیگر، اقدام دولت در اخراج مجتهدین ایرانی، با استقبال مقامات بریتانیایی و نیروهای وابسته به دولت مواجه شد. گزارش محرمانه بریتانیا در ۱۳۴۱ ق. / ۱۹۲۳ م. (Nakash, 2003: 84) نشان می‌دهد که تبعید علما تا چه حد برای انگلستان مهم بوده است، در این گزارش ذکر شده است که اقدام علیه روحانیون ایرانی دارای اهمیت تاریخی بود؛ زیرا این امر به نفوذ ایران در بین مردم عراق ضربه‌ای کاری وارد کرد و به

مردم نشان داد که در عراق، قدرتی محلی حاکم است که دارای اقتدار لازم برای مقابله با کسانی است که می‌خواهند، هرج و مرج در کشور ایجاد کنند. همچنین هنری دابس، کمیسر عالی انگلیس در عراق می‌گوید:

" اکنون فرصت بی نظیری است که از طریق آن، شهرهای مقدس شیعه را می‌توان از سلطه و نفوذ ایرانی‌ها، نجات داد، ممکن است بعداً چنین فرصتی هرگز تکرار نشود." (Nakash, 2003: 84) در روزنامه‌های وابسته به دولت نیز تبلیغات گسترده‌ای در حمایت از این حرکت صورت گرفت. از آن جمله در یکی از شماره‌های روزنامه العراق، در مورد واقعه مورد بحث، گزارشی با عنوان سفر بعضی از علمای ایرانی چاپ شد که در بخشی از آن آمده است:

«در بغداد شیوع یافت که بعضی از علمای مجتهد نجف اشرف به ترک عراق عرب تصمیم گرفته‌اند. از اداره مطبوعات کیفیت را تحقیق کردیم و به‌طور رسمی به ما خبر داد که بعضی از علمای ایرانی در تعقیب انتشار بیانیه حکومت راجع به مداخلات اجانب در امور سیاسی مملکت، میل و ترغیب خود را برای مراجعت به وطن خود، ایران ظاهر ساختند، متصرف کربلا، به نام حکومت عراق، با علمای مزبور ملاقات و به ایشان حالی کرد که حکومت هیچ نوع سوءقصدی به ایشان ندارد و آقایان علما مورد توجه و احترام هستند. در صورتی که مواظب خدمت شرع و ارشاد مردم به مسائل مذهبی باشند، اما آقایان علما در مراجعت به وطن خود اصرار نمودند. بنابراین، حکومت تسهیلاتی که مقتضی بود از برای تهیه راحت و آسایش ایشان در این مسافرت فراهم آورد و نه نفر از آقایان علما مسافرت اختیار کردند و در معیت ایشان بیست و پنج نفر از اتباع ایشان بودند که همه ایرانی بودند." (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۲: ضمیمه ۱) مضمون اصلی گزارش فوق، به خوبی نشان دهنده، تأیید خطمشی دولت در قبال موضوع مورد اشاره است. بر این اساس، نویسنده تلاش نموده تا با تحریک حس ناسیونالیستی عربی، موضوع تبعید علماء را به یک واقعه جزئی و غیر ملی تبدیل نماید.

تکیه بر ناسیونالیسم عربی و تقویت آن، سیاستی بود که در طی دوره‌های بعدی و مخصوصاً در زمان حاکمیت حزب بعث به شدت تبلیغ شد. دولتمردان عراقی در نتیجه این سیاست نه تنها موفق به تضعیف پایگاه اجتماعی مراجع ایرانی ساکن در عراق شدند، بلکه با طرح وابستگی شیعیان عراق به ایران، وفاداری ملی آنان را زیر سؤال بردند. رشد ملی‌گرایی افراطی عرب در دهه‌های ۱۳۴۸ ق. / ۱۹۳۰ م. و ۱۳۵۸ ق. / ۱۹۴۰ م. موجب

تقویت هر چه بیشتر قدرت سنی‌ها شد. بر اساس همین دیدگاه، عبدالسلام عارف معتقد بود که قدرت باید، انحصاراً در اختیار سنیان باشد. (ابراهیم، ۱۹۹۸: ۲۹۳)

در زمان حاکمیت حزب بعث، سرکوب روحانیت و تضعیف حوزه نجف، از اهدافی بود که همواره در دستور کار رهبران حزب قرار داشت، این سرکوب در بسیاری از موارد رنگ خشونت به خود می‌گرفت، به‌گونه‌ای که اعدام روحانیون شیعه به امری عادی تبدیل شده بود. (النفیس، ۲۰۰۵: ۳۷-۳۵) در سال ۱۳۹۹ ق. / ۱۹۷۹ م. یعنی سالی که صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق شد، دست‌کم چهارده روحانی شیعه و در سال ۱۴۰۰ ق. / ۱۹۸۰ م. سیزده تن دیگر اعدام شدند. موج گسترده‌تری از اعدام‌ها و ناپدید شدن‌های روحانیون شیعه در سال ۱۴۱۱ ق. / ۱۹۹۱ م. صورت گرفت، در این سال ۹۶ تن از اعضای خاندان حکیم و ۲۸ نفر از خانواده بحر العلوم به همراه افراد دیگری، بازداشت و ناپدید شدند. (ویلی، ۱۳۷۳: ۳۹)

نتیجه

تا پیش از استقلال عراق از امپراتوری عثمانی، حضور ایرانیان و از جمله مراجع و طلاب علوم دینی در این کشور بسیار پررنگ بود. موقعیت جغرافیایی عراق به‌عنوان مرز بین ایران و عثمانی و تسلط ناقص استانبول بر آن و از همه مهم‌تر وجود عتبات عالیات از عواملی بودند که در توجه ایرانیان به این سرزمین مؤثر بودند. به دنبال جنگ اول جهانی و تشکیل کشور عراق، به تدریج موقعیت ایرانیان در این کشورت ضعیف گردید. نقش مراجع و علمای ایرانی ساکن در عتبات در رهبری قیام شیعیان علیه استعمارگران انگلیسی باعث گردید تا از همان ابتدا، انگلستان و دولت‌های دست‌نشانده آن در اندیشه تضعیف جایگاه علما و مراجع دینی بیفتند. طرح مبارزه با حضور ایرانیان و معرفی آنان به‌عنوان عوامل بیگانه از جمله سیاست‌هایی بود که در این زمینه اعمال گردید. ملک فیصل پادشاه عراق و دولت منتخب وی، اولین گام را در این راستا با اخراج جمعی از مراجع و علمای برجسته ایرانی از عراق برداشت. آنان با تحریک حس ناسیونالیستی عربی بیان می‌نمودند که بهتر است مجتهدین ایرانی به کشور خود بازگشته و هدایت شیعیان عرب را به مجتهدان عرب واگذار نمایند. اخراج مراجع ایرانی از عراق نه‌تنها در تضعیف جایگاه آنان در این کشور مؤثر بود، بلکه تلاش دولت‌های وابسته حاکم بر عراق، در مبارزه با مراجع دینی باعث گردید، تا ضمن ترسیم مرزهای بارزتری از جدایی بین مذهب و سیاست، از ظهور مجتهدان

به‌عنوان مهره‌ای کلیدی در سیاست‌های ملی عراق جلوگیری گردد.

کتابنامه

- آل فرعون، فریق المزهري، الحقائق الناصعه في الثورة العراقية سنة ۱۹۲۰، بغداد: مطبعة النجاح، ۱۹۵۲.
- ابراهيم، فرهاد، الطائفه والسياسه في العام العربي (نموذج الشيعة في العراق)، دمشق: الطبعة الاولى، مكتبة مدبولي ۱۹۹۶.
- ابراهيم، فؤاد، الفقيه والدولة الفكر السياسي الشيعي، بيروت: الطبعة الاولى، دارالكنوز الادبيه، ۱۹۹۸.
- البصير، محمدمهدى، تاريخ القضية العراقية، ج ۲، بغداد: مطبعة الفلاح، ۱۹۲۴.
- ثواقب، جهان بخش، تاريخ نگاري عصر صفويه و شناخت منابع و مأخذ، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۸۰.
- جعفریان، رسول، "تشيع در عراق و مناسبات با ایران"، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۵، سال چهارم، زمستان، ص ۱۸-۳۲، ۱۳۸۵.
- الحسنی، عبدالرزاق، تاريخ العراق السياسي، الحديث، الطبعة السابعة، بغداد: دارالشوون الثقافي العامه، ۱۹۸۹.
- الحسنی، عبدالرزاق، تاريخ الوزارات العراقية، صيدا، مطبعة العرفان، ۱۹۶۵.
- الدباغ، هاشم، صفحات مشرقه من الجهاد الديني والسياسي لعلماء عراق، طهران: الطبعة الاولى المطبعة الاتحاد، ۱۹۹۸.
- الدراجي، عبدالرزاق، جعفر ابوالتمن و دوره في الحركة الوطنية في العراق (۱۹۴۵-۱۹۰۸) بغداد: الطبعة الثانية، دارالحرية للطباعة، ۱۹۸۰.
- ديانت، ابوالحسن، فرهنگ تاريخي سنجش ها و ارزش ها، ج ۲، تبريز: انتشارات نيما، ۱۳۶۷.
- الرهيمي، عبدالحليم، تاريخ جنبش اسلامي در عراق (۱۹۰۰ - ۱۹۲۴)، ترجمه جعفر دلشاد، اصفهان، چهارباغ، ۱۳۸۰.
- صفت گل، منصور، اخباري گري، اصولي گري، چشم انداز تاريخي، مجموعه مقالات اسلام و ايران، به كوشش حسن حضرتي، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲.

- صالح، زکی، *فی دراسه العراق المعاصر*، بغداد: مطبعه الرباطه، ۱۹۵۳.
- علیان، عدنان، *الشیعه والدوله العراقیه الحدیثه*، الطبعه الولی، النجف الاشرف: مؤسسه العارف للمطبوعات، ۱۴۲۶.
- العلوی، حسن، *الشیعه والدوله القومیه فی العراق*، قم: الطبعه الاولی، روح الامین، ۱۴۲۶.
- الکتب، احمد، *تجربہ الثورہ الاسلامیہ فی العراق (۱۹۲۰ حتی ۱۹۸۰)*، تهران: الطبعه الاولی دارالقبس الاسلامی، ۱۹۸۱.
- کوهستانی نژاد، مسعود، *چالش‌ها و تعاملات ایران و عراق در نیمه نخست سده بیستم*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
- متی، رودی "کشمکش بین اعراب، ترکان و ایرانیان بر سر بصره (طی سال‌های ۱۷۰۰-۱۶۰۰ میلادی)"، ترجمه حسن زندیه و مصطفی نامداری منفرد، *تاریخ روابط خارجی*، شماره ۵۲، تابستان، ص ۹۹-۱۴۳، ۱۳۹۱.
- مشایخ فریدونی، آذرمیدخت، *مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- منظورالاجداد، محمدحسین، *مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست*، تهران: انتشارات شیراز، ۱۳۷۹.
- النفیس، احمد راسم، *الشیعه فی العراق بین الجذور الراسخه والواقع المتغیر*، قاهره: الطبعه الاولی، مرکز المحروسه للنشر و الخدمات الصحیفه و المعلومات، ۲۰۰۵.
- نفیسی، عبدالله فهد، *نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق*، ترجمه کاظم چایچیان، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۴.
- نظمی، ومیض جمال عمر، *الجذور السیاسیه والفکریه والاجتماعیه للحرکه القومیه العربیه فی العراق*، الطبعه الثانیه، بغداد: مرکز دراسات الوحده العربیه، ۱۹۸۵.
- الوردی، علی، *لمحات الاجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث*، قم: الطبعه الثالثه، المکتبه الحیدریه، ۱۴۲۵.
- ویلی، جوئیس، *نهضت اسلامی شیعیان عراق*، ترجمه مهوش غلامی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.